

بخشی از نامه ی نانام (حسین فاضلی) به علیرضا زرین

آنچه کرمانشاهنامه را برایم جالب می‌کند گستاخیهایی شاعرانه‌ی آن است که مثل Iceberg فقط 10% آن را می‌توان دید و 90% بقیه‌اش را باید در جایی دیگری به جز خود شعر جستجو کرد... تو دست شعر را می‌گیری و از پله پایین می‌آوری تا در خیابان‌ها قدم بزندی، یعنی بشود یکی از همان موجوداتی که در خیابان‌ها قدم می‌زنند، یعنی بشود خود تو وقتی که شاعر نیستی یا خود من وقتی که نمی‌خواهم شاعر باشم و این در نفس خود "نه" گفتن است به هم‌هی آن‌هایی که می‌خواهند از قبل "شعر" نان بخورند - هر جور نانی.

به‌گمانم مشکل هر دوی ما با شعر بیشتر يك مشکل اخلاقی‌ست تا استتیکي - که استتیک هر چند عضلاتی قوی دارد اما "شخصیت" ندارد! ما به‌دنبال دنیایی می‌گردیم که در آن زمان را تاریخ آلوده نکرده باشد - به دنبال دنیا در آن زمان می‌گردیم. کسی که از این‌جا شروع کند با شعر با استتیک و با هم‌هی مقولاتی که در این جستجوی فروتنانه تنها به طرح و تکنیک نظر دارد مشکل اخلاقی پیدا می‌کند...

نگرش شاعرانه در غل و زنجیرهای دست‌ساز زبان و تخیل می‌میرد. هملت شکسپیر يك شعر بلند است که در "زبان شعری" سروده نشده - یا بخش‌هایی از Fear and Trembling کی‌یر که‌گارد. نگرش در هر دوی این آثار شاعرانه است. برعکس ابیات بسیاری در دیوان حافظ ناشره‌هایی‌ست که در زبان شعری سروده شده - برای مثال این: در میخانه بیستند خدا را میسند که در خانه‌ی تزویر و ریا بگشایند! و از این نمونه‌ها بسیار است. نخبه‌گرایی و فرمول نگذاشته که 5000 شاعر پارسی‌گویی بتوانند حتی 5000 شعر بی‌شیله‌پیله به زمینی‌ها عرضه کنند (در میان این‌ها البته استثناهای بزرگ و درخشانی هم داشته ایم) ...

آنچه که من از کرمانشاهنامه می‌گیرم از این 4، 5 جمله‌ی بالا می‌آید.... Iceberg در آب پنهان است، همان‌طور که زمان در تاریخ - و من در سطح آب به‌دنبال ریشه‌های شعر تو نمی‌گردم.